

پژوهشنامه ادب حماسی، سال هجدهم، شماره دوم (ویژه‌نامه)، پیاپی ۳۴، پاییز و زمستان ۱۴۰۱، صص ۷۳ - ۸۹

خوانش‌های دوقطبی معطوف به شاهنامه در تبیین دو مقوله «زن» و «صلح»

مه‌ری به‌فر*

استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد ورامین - پیشوا، دانش‌گاه آزاد اسلامی، ورامین - پیشوا، ایران

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۴/۱۲

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۶/۱۰

چکیده

در چند دهه اخیر شاهنامه فردوسی، به خصوص از منظر دو مقوله «زن» و «صلح»، مورد خوانش‌هایی به‌غایت متضاد قرار گرفته است. بی‌توجه به اعصار شکل‌گیری متن و اقتضائات نوع ادبی، یکی شاهنامه را به کرانه آثار فمینیستی می‌برد و دیگری صد و هشتاد درجه مخالف آن شاهنامه را اثری زن‌ستیز می‌خواند؛ یکی صرفاً بر پایه تأملاتِ راوی شاهنامه را اثری در نکوهش جنگ می‌داند و دیگری بر پایه شواهد ساختگی آن را اثری نه‌فقط در ستایش جنگاوری که طرف‌دار کشتار جمعی می‌شمارد. این جستار با نام‌گذاری «خوانش دوقطبی» بر این نوع نقد متن و به دست دادن تعریف، آشکار کردن روش‌ها و راه‌کارها و سبک ویژه آن، به این‌گونه خوانش‌ها از وجه بیرونی و درونی آن و نیز به علل پدیدارشان می‌پردازد و به این نتیجه می‌رسد که خوانش‌های دوقطبی اگرچه در بادی امر به نظر متضاد و نامرتب می‌رسند، اما بواقع از دل یک وضعیت واحد بیرون آمده‌اند، شباهت‌های عمده‌ای با هم دارند، تالی فاسد یک‌دیگر و پدیدآورنده یا برانگیزاننده یک‌دیگرند. آن‌ها ماهیتاً نه قادر به گفت‌وگو با هم‌اند و نه با متنی که مورد نقد قرار داده‌اند، و صرفاً در چنبره نوعی تسلسل باطل به دور خود می‌چرخند. این جستار نشان می‌دهد که خوانش‌های دوقطبی معطوف به شاهنامه در اصل جنگی نیابتی را پیش می‌برند و به‌جای آن که کاشف حقیقتی از متن باشند، تلویحاً وضعیتی خاص و تجربه‌ای مدرن از ایران معاصر را بازنمایی می‌کنند؛ وضعیت و تجربه‌ای که به تناسب و فراخور خوانش‌های دوقطبی شاهنامه مبتنی بر نظرگاه و جهت‌گیری‌ای دوقطبی‌اند: ایمان به حقیقت و کارآمدی سنت و انکار آن، ایران را یک پارچه و متحد خواستن و غیر آن، باور به حقیقت تاریخی ایران متحد و عکس آن. خوانش‌های

دوقطبی برآمده از منش عاطفی و ذهنی جامعه‌ای دوقطبی است که قدمتش از یک سو و تجربهٔ مواجهه با دوران جدید از سوی دیگر، او را متشائل کرده است، یا متشائل‌بودنش موجبات دوقطبی‌شدنِ مواجهه‌اش با جهان و متن را فراهم آورده است. و در نهایت این جستار با بیان این‌که چرا خوانش‌های دوقطبی بیش از هر متنی به *شاهنامه* معطوف بوده‌اند، و بر سر چه معنایی از *شاهنامه* اجماع داشته‌اند، درک معنای تازه‌ای از ماهیت فرهنگی و جای‌گاه بی‌همتای این اثر در فرهنگ ایران به دست می‌دهد.

واژگان کلیدی: خوانش دوقطبی، زن، صلح.

مقدمه

این جستار نخستین کوشش برای فهم و تحلیل و تعریف پدیده‌ای معاصر در خوانش اصلی‌ترین متون فرهنگی ایران و هم‌زمان نام‌گذاری آن به «خوانش‌های دوقطبی» است، خوانش‌هایی که با روی‌کردها و روش‌های اصولی نقد و تحلیل متن قرابتی ندارند؛ و اگرچه به‌ظاهر قرائتی از متن به دست می‌دهند، اما بواقع در پی واکاوی و فهم متن نیستند. خوانش‌های دوقطبی از وضعیت خاص ایران معاصر برآمده‌اند و جدال میانشان صرفاً بیرونی‌سازی بحران‌های درونی جامعه است. چون این پدیده در خوانش‌های معطوف به شاهنامه نمود واضح‌تری یافته، بنابراین، برای بازشناسی آن، به دو مقوله در شاهنامه که بیش‌تر مضمون‌های دوقطبی قرار گرفته‌اند اشاره شده است. اما پیش از آغاز بحث باید دید چرا از میان موضوعات و مضمون‌های شاهنامه که مضمون‌های دوقطبی قرار گرفته‌اند، جستار حاضر صرفاً به «زن» و «صلح» پرداخته است. پاسخ ساده این است که خوانش‌های دوقطبی شاهنامه بیش‌تر این دو مقوله را برای بیان جان‌مایه سخنان مناسب دیده‌اند، اما اگر بخواهیم از حد این پاسخ ساده فراتر رویم، باید پرسیم چرا خوانش‌های دوقطبی بیش‌تر زن و صلح را برای مجادله بر سر شاهنامه برمی‌گزینند؟

زن و صلح، بنا به مقتضیات نوع ادبی حماسه، هیچ‌یک در لایه بیرونی متن ظاهر نمی‌شوند و در سطح روایت حماسی محوریت ندارند. جهان شاهنامه، به عنوان اثری حماسی، از حیث روی‌ساخت و لایه عینی متن، جهانی پدرانه - مردانه است و جهان مادرانه - زنانه تنها در ژرف‌ساخت و بطن آن در جریان است. جهان زنانه - مادرانه آثار حماسی، لایه درونی و متن پنهان اثر است، خواه در /یلیاد و /ادیسسه هومر باشد و خواه در شاهنامه فردوسی. ربوده‌شدن هلن به دست پاریس، آغازگر جنگ‌های خونین میان آخائی‌ها و تروایی‌هاست. اما پس از واقعه نخست، میدان برای نبرد آگاممنون و هکتور و آشیل و ... گشوده می‌شود و هلن/زن از صحنه نبرد بیرون می‌رود. این وضعیت سازوکار بیرونی ژانر حماسه است و منحصر به شاهنامه هم نیست، گرچه میان شاهنامه و /یلیاد به‌لحاظ میزان حضور و نقش‌مندی زن تفاوت بسیار است. در زیر همین سقف ژانر حماسه، در شاهنامه، در قیاس با /یلیاد حضور به‌مراتب جدی‌تر و چشم‌گیرتری برای زنان رقم خورده است. به‌هرروی، غیبت - همان‌طور که ژاک دریدا می‌گوید - ملازم نوعی حضور است، حضوری که درواقع متن پنهان اثر است و محمول معنای مهم روایت در سطح کلان آن.

از سوی دیگر، اثر حماسی هم چالش‌های بشر در مقابله با طبیعت را رقم می‌زند، هم نبرد با اقوام مهاجم را روایت می‌کند که بنا به ضرورت تداوم‌بخشیدن به ماندگاری یک قوم در یک

محدوده جغرافیایی خاص اجتناب‌ناپذیر بوده است، و هم کشمکش‌های منتج از اعمال قدرت فراقانونی و قدرت‌طلبی‌های نامشروع درون‌قومی، یعنی استبداد و خودکامگی و عواقب آن را به تصویر می‌کشد. جنگ و جرنگ شمشیرها صدای غالب لایه بیرونی هر اثر حماسی است. حتی اگر حماسه عرفانی هم باشد، جدال در ساحت درون فرد روی می‌دهد و از نبرد نیروهای متعارض درون روایتی شکل می‌گیرد که با کشتن نفس آماره به‌غایت می‌رسد. اما مگر ممکن است متنی روایت‌گر جنگ باشد و در لایه‌های بیرونی و درونی‌اش صلح در سایه نایستاده باشد و از موازین و قواعد استقرار آشتی سخن نرود؟

از سوی دیگر، در هر روایتی، از کهن‌ترین روایت‌ها تا متأخرین آن‌ها، یعنی از متون حماسی تا روایت‌های ادبی امروزی که در اشکال مختلف رمان و داستان می‌گنجند، جنگ شرایط ناپایدارکننده روایت است. در متون حماسی اولیه نیز که پهنه عظیمی از نبردها، از جدال آدمی با طبیعت تا جنگ‌های پیش از تاریخ را در کانون روایتش نشانده، بازهم جنگ عامل ناپایدارکننده است و منحنی روایت رو به سوی شرایط صلح و برقراری آرامش دارد. در روایت حماسی، خواه جنگ راه آخر باشد و گزینه از روی ناگزیری، خواه بی‌خردی فرمان‌روایان، به‌هرروی روایت به‌سوی نقطه پایان و آرامش و آشتی پیش می‌رود. به‌عبارت دیگر، صلح و قواعد صلح در غیابی معنادار و سنگین و تعیین‌کننده، در ژرف‌ساخت هر اثر حماسی نهفته است. و به‌همین سبب زن و صلح به‌عنوان دو موضوعی که متن پنهان هر روایت حماسی از جمله شاهنامه‌اند، از سوی خوانش‌های دوقطبی هم‌چون نقطه ضعف تصور شده و مجال فراخ برای جولان در مجادله‌ای فرض شده است که در اصل ماهیتاً ربطی به تحلیل و واکاوی و شناخت شاهنامه ندارد.

خوانش‌های دوقطبی

سطور آغاز رمان *داستان دو شهر*، نوشته چارلز دیکنز، در ترسیم شاکله کلی خوانش‌های دوقطبی چنان گویاست که پیش از طرح بحث نظری عباراتی از آن نقل می‌کنم: «بهترین روزگار و بدترین ایام بود. دوران عقل و زمان جهل بود. روزگار اعتقاد و عصر بی‌باوری بود. موسم نور و ایام ظلمت بود. بهار امید بود و زمستان ناامیدی. همه چیز در پیش روی گسترده بود و چیزی در پیش روی نبود، همه به سوی بهشت می‌شتافتیم و همه در جهت عکس ره می‌سپردیم - الغرض، آن دوره چنان به عصر حاضر شبیه بود که بعضی مقامات جنجالی آن، اصرار داشتند در این که مردم باید این وضع را، خوب یا بد، در سلسله مراتب قیاسات، فقط با درجه عالی بپذیرند» (۲۹:۱۳۹۵).



به جای کلمه «اعصار» در توصیف دیکنز، می‌توان هر متن یا موضوعی را قرار داد و «روزگار کنونی» را هم وضعیت خاص ایران معاصر گرفت. خوانش‌های دوقطبی در شکل عملی همین‌اند که دیکنز توصیف کرده است: جمع‌آوردن بدترین‌ها و بهترین‌ها در یک متن، و البته هم‌چنان که او در سطر آخر توصیفش اشاره می‌کند، سخن‌راندن از چیزی صرفاً با تأیید یا تکذیب مبالغه‌آمیز.

از آن‌جا که خوانش دوقطبی در کلیت خود و نیز به عنوان خوانشی معطوف به شاهنامه نخستین‌بار در این‌جا و در پی سال‌ها پی‌گیری و اندیشیدن به آن ارائه می‌شود، شایسته است که در حد مجاز برای این نوشتار، تصویری جامع از وجوه بیرونی و درونی آن به دست داده شود: الف) ترسیم وجوه بیرونی و سبک‌شناسی آن. ب) تمهیدها، استراتژی‌ها و راه‌کارهای شکل‌گیری آن. ج) از جنبه کارکرد و نتایجی که بر شکل‌گیری‌اش مترتب است. د) انواع خوانش‌های دوقطبی به لحاظ خاستگاه و ریشه فکری - عاطفی آن‌ها. ح) علل و عوامل شکل‌گیری آن.

الف) ترسیم وجوه بیرونی و سبک‌شناسی خوانش‌های دوقطبی

در این جستار خوانش دوقطبی از منظر بیرونی، به تفاسیر مبالغه‌آمیز در تأیید یا تکذیب متن یا مقوله‌ای در متن اطلاق شده است که قرینه مخالفت یا از پیش موجود است یا به محض پیدایی یکی قطب متضادش هم شکل می‌گیرد. رابطه دو قطب خوانش مثل رابطه مرغ و تخم مرغ است که مسبوق‌بودن یکی به دیگری محرز نیست، اما به هر حال همواره یک قطب موجِد آن قطب دیگر بوده است. خوانش‌های دوقطبی درصدد اثبات عکس گزاره‌های یک‌دیگرند و نافی هم. رابطه معنایی میان این دو خوانش از متن، چنان است که یا این می‌تواند معتبر باشد یا آن. مثل بودن و نبودن. بنابراین هیچ گفت‌وگویی میان آن‌ها نمی‌تواند جریان یابد. پذیرش یک طرف به منزله نفی طرف دیگر است.

در گزاره‌های خوانش‌های دوقطبی قیده‌های پیدای و پنهان افعال «مطلقاً»، «کاملاً»، «همه»، «سراسر»، «به‌کلی»، «هیچ» و از این قبیل است. اثبات همه یا هیچ/ صفر یا صد چیزی یا انکار آن مورد اهتمام کوشنده/ محقق این عرصه است: «زنان در شاهنامه هم‌پایه و هم‌مرتبه با مردان‌اند»، «شاهنامه کتاب مردان است و زنان در آن فقط عهده‌دار نقش‌های منفی و دون‌اند»، «هیچ داستانی از شاهنامه بدون نقش و تأثیر و حضور زن پایان نمی‌پذیرد»، «زن در شاهنامه دارای قدر و منزلتی برابر با مردان نیست»، «زن در شاهنامه حافظ هویت و ارزش‌های والای قومی و نژادی خویش است»، «بیش‌تر زنان شاهنامه مکار و نیرنگ‌بازند و یا به خوی و خیم زشت و ناخوش دیگر دچارند»، «بزرگ‌ترین شاخص و جلوه زن در شاهنامه این است که

از آن به عنوان موجودی خردمند، هنرمند، صاحب‌رای و وفادار سخن رفته است.^۱ دربارهٔ صلح هم می‌توان نمونه‌هایی از این قبیل نقل کرد «شاهنامه کتاب جنگ است و برتری‌طلبی قومی و نژادی»، «شاهنامه سراسر توصیهٔ صلح است و پرهیز از جنگ» و طیفی از عبارتهایی از این دست که مجهز به نمونه‌هایی واقعی یا برساخته از متن‌اند.

به‌لحاظ سبک‌شناختی این خوانش‌ها بر ادبیت کلام و کشف پیچیدگی‌های معنایی اثر استوار نیستند. ادبی نبودن، روش‌مند نبودن، تحلیلی نبودن، فاقد استدلال یا سست‌استدلال بودن، احکام من‌عندی صادر کردن، ایدئولوژیک بودن و پوپولیستی/عوام‌گرا بودن از مختصات آن‌هاست؛ که به جای توسل به استناد و استدلال و توجه به ژانر، ابزارهای موشکافی متن و لایه‌های مختلف اثر، با روی‌کردی در خلاف جهت تحلیل صرفاً موجب انگیختارِ عواطف مثبت و منفی در خوانندگان می‌شود، خواه با جنباندن رگ احساسات ملی، خواه با سوارشدن بر موج خشم و ناخشنودی خواننده از شرایطی که وی آن را ناشی از این‌جا و سنت و فرهنگ این‌جا می‌داند. در بخش علل و عوامل شکل‌گیری به این موضوع بیش‌تر پرداخته خواهد شد.

زبان خوانش‌های دوقطبی از زبان معمول نقد ادبی و تفسیر و تحلیل متن فرسنگ‌ها فاصله دارد و به زبان دعوای جناح‌های سیاسی در سطوح بسیار پایین نزدیک است.

ب) خوانش‌های دوقطبی متن از منظر تهمیدات و راه‌کارهایی که اتخاذ می‌کند.

عمدتاً مبتنی بر پنج راه‌کار غیر علمی است که خود بر یک ایدهٔ محوری تکیه دارد و جهت آن ایدهٔ محوری را هم ایدئولوژی کوشنده/محقق تعیین می‌کند. این راه‌کارها به اختصار عبارتند از: ۱. تعمیم دادن موارد پراکنده و نامتجانس، به گونه‌ای که گویی این نمونه‌ها شیوهٔ رایج در نگرش متن یا در دوره‌ای خاص از گذشته است. ۲. بیرون کشیدن عبارتی، مطلبی، گزاره‌ای از بافتار کلام به قصد منتزع ساختن مفهومی که آن عبارت در بافتار اصلی کلام دارد و نشاندنش در بافت جدیدی که معنای اصلی را قلب می‌کند، یعنی همان مصادرهٔ معنا و جعل مطلب؛ چیزی که در اصطلاح رایج «نقل بیرون از بافتار»^۱ نامیده می‌شود. ۳. مغالطهٔ نیت،^۲ یعنی اشکالی که در غیاب تعریفی مبنایی از ادبیات و توجه به تمایز ادبیات در سبک و کارکرد با دیگر انواع نوشتار رخ می‌دهد، به این معنا که شالودهٔ این نوع از نقد آثار ادبی، فارغ از آن‌چه ادبیات هست و نیست شکل می‌گیرد و به نام خوانش انتقادی چیزهایی از آثار ادبی مطالبه می‌شود که به کلی از جوهرهٔ ادبیات و اهداف و کارکردها و اقتضات آن به‌دور است و در نتیجه نیت و مقاصدی به شاعر و نویسنده نسبت داده می‌شود که دل‌خواهانه است، یعنی ربط

^۱ Out of context.

^۲ Intentional fallacy.



واقعی و عینی با متن و اقتضائات ژانری که متن ذیل آن قرار می‌گیرد، ندارد. در خوانش‌های دوقطبی نه‌تنها زمینه و بستر تاریخی تکوین متون به دست فراموشی سپرده می‌شود که به کلی از تعاریف مبنایی ادبیات غفلت می‌شود؛ به‌گونه‌ای که به نظر می‌رسد گویی که کوشندگان این نوع خوانش از وجود مقولاتی هم‌چون بافت تاریخی اثر و ماهیت و کارکرد متن ادبی بی‌خبرند و نمی‌دانند که «آثار ادبی نه محمول صدق‌اند و نه محمول کذب بل که مفروض‌اند، نه نوشتاری استدلالی‌اند و نه توصیفی، بل که تخیلی‌اند» (فرای، ۱۳۷۹: ۹۳) و اندیشه و روایت و شخصیت در آثار ادبی نوعی (سنخی) است و آن‌چه هست بازنمایی واقعیت است و نه واقعی. به عبارت دیگر رابطه‌ی اثر ادبی با واقعیت مستقیم نیست، رابطه‌ی منفی هم نیست، بل که بالقوه است (همان). از سوی دیگر اثر ادبی بنابر ساختار خاصش چیزی می‌گوید و از آن چیز دیگری را مراد می‌کند و همیشه میان آن‌چه که در سطح بیرونی کلام می‌گوید و آن معنایی که در برآیند نهایی و کلیت خود می‌سازد و اراده می‌کند تمایزی وجود دارد. درحالی که نوشتار استدلالی یا توصیفی چنین نیست. در نوشتار استدلالی و توصیفی «چیزی که گفته می‌شود بسیار نزدیک است به چیزی که از آن گفته اراده می‌شود. و در به‌ترین حالت یا در حالت ایده‌آل گفته و معنی یکی می‌شوند» (فرای، ۱۳۷۹: ۸۱). ۴. کاربست شیوه‌های معمول در نزاع‌های سیاسی، تمهید دیگری است که در این نوع خوانش - در فقدان روش تحقیق در متون ادبی و ابزارهای سنجش و تحلیل معانی متن - سخت رواج دارد. در این نوع خوانش هم‌چون صحنه‌ی پر تنش سیاست، طرفین متخاصم سعی دارند گفته‌ای، نکته‌ای و کرده‌ای را به مثابه نقطه‌ی ضعف از طرف مقابل برابند که قابل تفسیر به نفع خودشان باشد، تا با سوءاستفاده و مصادره‌به‌مطلوب کفه‌ی صحت تلقی و صدق گفتارشان را وزین‌تر کنند. فکر محوری و پیش‌فرض مسلّم این نوع خوانش، که طبعاً راه‌کارها بر آن بنا شده‌اند، این است که کشف معانی متن حاصل روش‌شناسی و کوشش محقق و تسلط او بر زمینه و بافت و ژانر اثر نیست، بل که اراده‌ی معطوف به ایدئولوژی «محقق/منتقد» پیشاپیش چپستی حقیقت را معین کرده است و اکنون «محقق/منتقد» فقط باید با راه‌کارهایی که مورد اشاره قرار گرفت نمونه‌ها و مصادیق مورد نیازش را از متن برکشد. به عبارت دیگر، در خوانش دوقطبی، «محقق/منتقد» پیشاپیش تصمیم‌اش را درباره‌ی حقیقت متن گرفته است؛ فقط می‌ماند اثبات این حقیقت از پیش معلوم. بنابراین عملیات تحقیق و تحلیل چیزی نیست جز یافتن یا بساختن شاهد از بیرونی‌ترین لایه‌ی متن. ۵. شاهدسازی: در خوانش‌های دوقطبی شاهد مثال موافق فقط از متن مورد بحث جسته یا ساخته نمی‌شود، بل که هرچیز که بتواند به قالب شاهدهی موافق درآید، از هر جای نامتصور و نامرتبلی می‌تواند به کار گرفته شود. و گاه از این حد نیز پا فراتر نهاده

می‌شود و کار اثبات مدعا به شواهد تخیلی محول می‌شود و از منبعی موجود (که یا در دسترس نیست یا به زبان‌های دیگر است) گفته‌ای ناموجود، یا از منبع و مرجعی ناموجود شواهدی سراسر تخیلی نقل و به‌عنوان سند و مدرک اثبات چیزی به کار می‌رود. (نک. صفحات بعد، آن‌چه دربارهٔ تحریف بیتی از شاهنامه از سوی یک طرف خوانش دوقطبی و سوءاستفاده از این تحریف و فرصت‌جویی برای سوی دیگر این خوانش ذکر شده است).

این راه‌کارها و ویژگی‌های برآمده از خوانش دوقطبی، و نیز زبانی که برای بیان موضوع اتخاذ می‌شود، ما را با خوانشی تفسیرگر معنای متن روبه‌رو نمی‌کند، بل که با روی‌کردی چریکی و انتحاری مواجه می‌سازد که این‌بار با نارنجک کلام و خشابی پر از شاهد مثال‌های معتبر و نامعتبر به صحنه آمده تا نگرش متضادش را با خاک یک‌سان کند.

ج) کارکرد و نتایجی که بر شکل‌گیری این خوانش‌های دوقطبی مترتب است،

چیست؟ این خوانش‌ها که با فرضی ساده‌انگارانه و کوششی اغراق‌شده در کار شکار شواهدی از متن و کلیشه‌کردن^۱ واقعیت پیچیده اثرند، ماهیتاً برای تحلیل و بازشناسی متنی واجد معنای تاریخی مستمر و جای‌گاهی منحصربه‌فرد سامان نیافته‌اند بل که نوعی جنگ نیابتی را پیش می‌برند.

خوانش‌های دوقطبی معطوف به شاهنامه گرچه نزاعشان از حیث ظاهر به شکل مجادله‌ای بر سر معنا و فهم یک متن نمود یافته و عرضه می‌شود، اما در اصل بازتاب چالش‌ها و کش‌مکش‌های گروه‌های اجتماعی، فرهنگی و سیاسی متعارض‌اند که به نیابت از مجادله‌های آشکار و علنی گروه‌های اجتماعی و سیاسی بر سر برخی مسائل جدی جامعه صورت می‌گیرند. در این جنگ نیابتی شاهنامه مجاز است، مجازی که دربردارنده معنایی خاص و مورد توافق طرفین متعارض است و تنها نقطهٔ اتفاق و تفاهم طرفین خوانش هم همین معنای مجازی شاهنامه است که در بخش‌های بعدی بدان می‌پردازم.

د) انواع خوانش‌های دوقطبی بنا بر خاست‌گاه و ریشهٔ فکری و عاطفی آن

خوانش‌های دوقطبی شاهنامه به‌طور کلی، و به‌ویژه در مقولهٔ زن و صلح، به دو دسته قابل تقسیم‌اند، و هر دو دسته هم در کنار انواع اصیل و واقعی آن، اشکال غیر اصیل و تقلیدی دارند که دامنهٔ بحث را در سطوح مختلف می‌گسترند. خاست‌گاه و ریشهٔ فکری و عاطفی دستهٔ اول این نوع خوانش، تضادی است که از نزدیک به یک سدهٔ اخیر میان یقین و ایمان از یک‌سو و نفی و انکار از سوی دیگر، حول محور «سنت» و «تجدد غربی» شکل گرفته و

^۱ Stereotype.

هم‌چنان در جریان است. ایمان به اصالت سنت و فرهنگ ایرانی و کارایی سنت، نه‌تنها به مسائل دیروز، که به امروز و فردا از یک‌سو و نفی و انکار این‌که «سنت» فکری و فرهنگی می‌تواند در جهان امروز کارساز و پاسخ‌گوی نیازها و پرسش‌ها باشد و تفسیری پذیرفتنی از بغرنج‌های زندگی امروز به دست دهد. از سوی دیگر، مبنای فکری و حتا عاطفی طرفین دستۀ اول خوانش‌های دوقطبی شاهنامه را پدید آورده است.

در کنار جنبه‌های عینی تضاد سنت و تجدد غربی، بر اثر پیدایش گرایش‌ها و نگرش‌های جدید بارآمده از ترجمۀ متون فلسفی، جامعه‌شناسی، حقوقی و فلسفۀ سیاسی، تضاد این دو ساحت هر دم علنی‌تر، حادث‌تر و پیچیده‌تر شده است. ایدئولوژی‌های نو که بر گذشته خط بطلان می‌کشند و منسوخ‌بودن گذشته و سنت را در همه‌چیز اعلام می‌کنند، از آغاز عصر تجدد تدریجاً به محتوای آگاهی جمعی نفوذ کرده‌اند. این‌همه شاید ساختار آگاهی جمعی را کاملاً دگرگون نکرده باشد، اما دست کم به یکی از مضامین آن بدل شده است و طبعاً این مفاهیم و اندیشه‌های نو، برکنده از نصّ و حقیقت خود در خاست‌گاهشان یعنی فرهنگ غربی، در این سرزمین رواج یافته و معیاری شده‌اند برای نقد یا ردّ سنت و هرآن‌چه از گذشته می‌آید.

از آغاز عصر موسوم به تجدد تا اکنون بسیاری از آن‌چه به‌عنوان ما، هویت ما، مؤلفه‌های فرهنگی و سیاسی ما شناخته شده بود، از سوی خوانش‌های رادیکال مورد انکار قرار گرفته است. منابع جدید فکری و فلسفی، درک تازه‌ای از فرد و جامعه و قدرت سیاسی در ایران شکل داد و سرانجام نیاز به مهار قدرت را به صورت انقلاب مشروطه عینیت بخشید و روند شرکت فرد در جای‌گاه رای‌دهنده در مناسبات قدرت و تسهیم آن مطرح شد. اما تسهیم قدرت به سیاست محدود نماند، و قدرت متن‌ها نیز به چالش کشیده شد؛ بخصوص متنی که به‌سبب ریشه‌داشتن و اهمیت مستمر تاریخی و فرهنگی‌اش، تداعی مجازی سنت و خود ایران تاریخی است: شاهنامه.

نکتۀ مهم این است که هر قدر طرفین خوانش‌های دوقطبی در ظاهر امر و در مواضع بیرونی‌شان با هم در تضاد و ستیزه باشند در فهم و برداشتی که دربارهٔ برابر نهاد مجازی سنت و فرهنگ ایرانی دارند، با هم در توافق تامّ و تمام‌اند. و بر پایهٔ فهم مشترکی از مابه‌ازاهای مفاهیم بنیادین مورد چالش شکل گرفته‌اند و اساساً به همین سبب می‌توانند نافی هم و در تقابل با هم باشند. چون حتا در شرایط نفی و فقدان زمینهٔ گفت‌وگو هم باید مبنای فهم مشترکی وجود داشته باشد تا نفی از سوی طرفین خوانش دوقطبی معنا داشته باشد. طرفین متعارض، به‌طور ضمنی، شاهنامه را مجاز از سنت فرهنگی ایران می‌دانند و به همین سبب در

نقد سنت، شاهنامه را به‌عنوان مابه‌ازای مجازی آن مورد خوانش افراطی قرار می‌دهند یا از آن بی‌محابا دفاع می‌کنند. یکی از طرفین این خوانش دوقطبی برای به چالش کشیدن سنت، آن هم نه فقط از حیث فایده‌مند ندانستن فهم مبتنی بر سنت در عصر حاضر و شیوه‌هایی که در حل مسائل و انجام امور پیش پا می‌نهد، بلکه از این‌رو که امروز نادل‌خواهش را محصول همین سنت می‌شمارد، شاهنامه را مورد خوانشی از جنس دوقطبی قرار می‌دهد و طرف دیگر نیز در مقابل برای دفاع از سنت فرهنگی ایران/شاهنامه قد علم می‌کند. بنابراین دسته اول خوانش دوقطبی معطوف به شاهنامه را جنگ نیابتی سنت و تجدد غربی شکل داده است. و جای تأکید دارد که در هر دوسوی مجادله چیزی که مغفول است، کوشش برای کشف معنا در لایه‌های مختلف شاهنامه است و چیزی که مورد اهتمام هر دوطرف خوانش دوقطبی است، گام‌زدن در جهتی خلاف بازشناسی و تحلیل متن است. یعنی با آن که طرفین در این فهم که شاهنامه مابه‌ازای مجازی فرهنگ ایران است متفق‌اند، اما برای فهم آن چه شاهنامه در ادوار مختلف تاریخ ایران بر ما عرضه کرده است، گامی بر نمی‌دارند. تلاش طرفین صرفاً مصروف این است که حقیقت ایدئولوژیک از پیش‌جسته و از پیش‌یافته خویش را برکشند؛ پس از ظن خویش یار متن می‌شوند و متن سخاوت‌مندانه به هر دو طرف این‌گونه خوانش آن چه را می‌خواهند می‌دهد.

این جستار بیش از آن که بخواهد از نمونه‌های فراوانی که در هر جست‌وجوی اینترنتی یا کتاب‌خانه‌ای قابل دست‌یابی است، نمونه‌ای بیاورد، متکی است به زنده‌کردن انباشت این نمونه‌ها در حافظه خوانندگان. چون مبنای بحث بازشناسی و دسته‌بندی و شناخت ویژگی‌ها و کارکرد و علل خوانش‌های دوقطبی از وجه بیرونی و درونی آن است و نه بحث در جزئیات گزاره‌های این خوانش‌ها و نه نشان‌دادن تعلق افراد و نوشته‌ها به یکی از این دو سو. از این رو، به‌عمد، از ارائه نمونه خودداری شده است تا به‌جای این که بحث به بی‌راهه تعلق‌داشتن یا نداشتن فلان نوشته اثر فلان محقق و منتقد به یکی از این دو نوع خوانش شاهنامه کشیده شود، در فضایی عایق و بی‌جنجال، به خود مقوله خوانش‌های دوقطبی شاهنامه بنگریم. افزون بر این تمام نوشته‌هایی که با بیرون کشیدن عبارات و ابیاتی از دل متون، جای‌گاه برجسته و مقام سیاسی زنان را در شاهنامه اثبات می‌کنند، یا بر عکس، آغاز حضور زن در عرصه سیاسی و اجتماعی را منحصر به دوران کنونی و عصر حاضر، آن هم برگرفته از فرهنگ غربی می‌دانند، شناخته‌شده‌تر از آن‌اند که اگر به متن معینی ارجاع داده نشوند، اشتباهی در تشخیص مصادیق و نمونه‌هایش رخ دهد.



آذر میدخت و پوران دخت، گردآفرید و گردیه و سیندخت و رودابه ... از جمله نمونه‌های مورد استناد دسته‌ای است که می‌کوشد مقام و موقع برتر زنان در شاهنامه، یعنی در اعصار گذشته، بخصوص پیش از اسلام را اثبات کند و نمونه‌های دسته‌ی دیگر هم ابیات و عبارات واجد مضامین منفی درباره‌ی زن از لابه‌لای این اثر است. برای منتقدی که جوینده‌ی این جنبه‌ها در شاهنامه است تا در برابر ایده‌ی مقابلش صف‌آرایی کند، البته مهم نیست آن‌چه در یک بیت آمده گفته و اندیشه‌ی چه کسی است و روایت کلان در برابر آن چه موضعی دارد و نظرگاه راوی درباره‌ی آن چیست. در وانفسای این خوانش‌های دوقطبی حتا گفته‌ی افراسیاب تورانی اگر بتواند شاهی بر ضد زن بودن شاهنامه فرض شود، فرد به اصطلاح محقق کاری ندارد که این شخصیت در نیم‌رخ حماسی‌اش با حمله‌ی مکرر به ایران بخش عمده‌ی جنگ‌های شاهنامه را شکل داده است و زاویه دید روایت کلان شاهنامه نسبت به او منفی و غیرهم‌دلانه است و در نیم‌رخ اساطیری‌اش دیوی است خشک‌سالی‌زا و برنده‌ی ابرهای باران‌زا. به بیان دیگر، برای کسی که می‌خواهد ابیاتی حاوی نگاهی زن‌ستیز از بافتار متن بیرون کشد و به عنوان شاهد و مدرک در نوشته‌اش بگنجانند، فرقی ندارد که آن دیدگاه موضع ضدقهرمان اثر است یا موضع قهرمان آن. حتا اگر کوشنده‌ی یک خوانش دوقطبی در حال خواندن این نوشته باشد، خواهد گفت چرا افراسیاب ترک باید نقش دیو را عهده‌دار باشد، پس این هم مصداقی از نژادپرستی است. او دیگر کاری ندارد به این‌که افراسیاب تورانی است و میان تورانی و ترک در شاهنامه با ترک امروزی فقط اشتراکی لفظی وجود دارد و ترک در شاهنامه و در بیان امروزی به لحاظ قوم‌شناختی یکی نیستند. به همین ترتیب برای این نوع خاص از «محقق» بی‌معناست که افراسیاب عموزاده‌ی شاهان ایران است و جنگ ایران و توران در شاهنامه اصلاً نژادی نیست بل که جنگ عموزادگان است. پس سخن افراسیاب از متن شاهنامه برکنده می‌شود و بی‌توجه به پس و پیش متن و بافتار کلام به عنوان شاهی بر مدعی ضد زن بودن متن مورد سوء استفاده قرار می‌گیرد.

کسی که در پی شکار کردن عبارات و ابیات زن‌ستیز است، دانسته یا نادانسته به مناسبات حاکم بر اعصار مردسالاری کهن، که زمینه‌ی شکل‌دهنده‌ی این متن است، بی‌توجهی نشان می‌دهد تا صرفاً برای اثبات مدعایش شواهدی از متن برچیند. «محقق» خوانش دوقطبی فقط به حصول نتیجه‌ی از پیش تعیین‌شده می‌اندیشد و نمی‌داند که باید آثار اعصار کهن را از حیث مقولات مختلف به شکل هم‌زمانی و نیز تطبیقی بررسی کرد. یعنی آثار پدیدآمده در یک بازه‌ی زمانی را باید با آثار متعلق به همان جامعه یا جوامع هم‌سایه در همان بازه‌ی زمانی، مورد مقایسه و بررسی تطبیقی قرار داد و دریافت که اظهارات منفی درباره‌ی زنان در متون

هم‌زمان دیگر ملل چه پیشینه و چه شدت و ضعفی دارد و آن‌گاه به بررسی موارد جزئی و تحلیل داده‌ها پرداخت.

با چنین روی‌کردی به مسأله برای هر دو قطب، شاهد و مدرک به اندازه کافی موجود است و آن‌چه از ره‌گذر این خوانش‌ها درباره زنان در شاهنامه حاصل می‌شود، از یک‌سو جای‌گاهی والا برای آنان است و از سویی دیگر جای‌گاهی فرودست. در مورد صلح‌گرایی یا جنگ‌ستایی در شاهنامه هم عیناً همین نتیجه‌گیری متقابل را می‌توان دید.

در این‌گونه خوانش‌ها، یک طرف واژه‌های ندارد که بر مبنای به اصطلاح «نتیجی خوب» متن را مخدوش و معنای بیت را در جهت منویات خود تحریف کند و طرف دیگر خوانش هم متقابلاً ابائی ندارد که سخنش را بر بیتی بی‌پایه و ناموجود در شاهنامه بنا نهد. برای نمونه، در سال ۱۳۲۳ خورشیدی مجله‌ای حول محور «یا مرگ یا وطن» اقتراحی ادبی طرح می‌کند و مسابقه شعر ترتیب می‌دهد و از شاعران و بخصوص جوانان می‌خواهد در آن اقتراح شرکت کنند. مقصود از اقتراح را نیز «بیدار کردن حس ملی ایرانیان» می‌شمارد «که فردوسی نام‌دار به‌وسیله شاه‌کار بزرگ ادبی خود (شاهنامه) سرمشق اول را داده است. ملاحظه فرمایید تنها شنیدن این چند شعر زیر چه قدر در شما هیجان و شور و شوق ایجاد می‌کند. نظیر آن در شاهنامه فراوان است:

یا مرگ یا وطن

هنر نزد ایرانیان است و بس	ندارند شیر ژیان را به کس
همه یک‌دلانند و یزدان‌شناس	به گیتی ندارند در دل هراس
چو ایران نباشد تن من مباد	برین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سربه‌سر تن به کشتن دهیم	از آن به که کشور به دشمن دهیم
چنین گفت موبد که مردن به نام	به از زنده دشمن بر او شادکام
اگر کشت خواهد همی روزگار	چه نیکوتر از مرگ در کارزار

(آینده، شماره ۴، دوره سوم، ص ۱۸۴)

در ابیاتی که مجله برای اقتراح ادبی، به منظور بیدارساختن روح ملی ایرانیان از شاهنامه برگزیده بود، صرف نظر از این اشکال که ابیات نقل‌شده از بخش‌های مختلف متن با اراده معطوف به القای برداشتی خاص برکنده و کنار هم نهاده شده بوده، یک بیت آن عملاً و علناً تحریف شاهنامه است. دو محقق بزرگ، محمدتقی بهار و مجتبا مینوی، پیش از این که خوانش مقابل فرصت‌جویانه از راه برسد، به تحریف این بیت که به سرعت به آثار دیگر راه باز می‌کرد انتقاد می‌کنند (نک. محمدتقی بهار، «شعرهای دخیل و تصحیف‌ها در شاهنامه»، ص ۱۶۴ و مجتبا مینوی، «فردوسی بر گردن ما حق بزرگ دارد»، ص ۱۶۵).



اصل بیت، از داستان «رستم و سهراب» این است:

چو ایران مباشد تن من مباد چنین دارم از موبد پاک یاد
که مصرع دوم آن، به سبب کمبود دوز ناسیونالیستی مورد نیاز یکی از طرفین خوانش‌های دوقطبی، به شکل «برین بوم و بر زنده یک تن مباد» تحریف شده است. طرف‌های دیگر خوانش دوقطبی هم با نادیده گرفتن اصل مطلب و نقد محمدمتقی بهار و مجتبا مینوی به این تحریف آشکار، همین مصرع ساختگی را از آن روزگار تا به اکنون مصداق جنگ‌طلبی در شاهنامه می‌شمارند.

اثبات برخورداری شاهنامه از تمام موازین ارزش‌مند جهان امروز، از صلح‌گرایی تا برابری زنان و مردان و اقوام و غیره، و نگرش خلاف آن، دو گرایش فکری متضاد دوران ماست و این دو گرایش زنده، حی و حاضر، هم‌چون دو روی یک سکه در هر موضع‌گیری عام و خاصی دربارهٔ چیستی و چونی فرهنگ ایران خود را نشان می‌دهند.

شک نیست که دوقطبی‌شدگی خود ناشی از علل و عوامل متعدد است و شاید علت‌العلل نگرش «هرچه نیک در جهان را ما مادریم» و نگرش «هیچیم ما در برابر فرهنگ و فکر و اندیشه و دستاوردهای بزرگ غرب» عارضهٔ همان تکانه‌ای باشد که ما از مواجهه با دورانی متحمل شدیم که در آن از جای خود برکنده شده‌ایم، ولی هنوز جای خود را پیدا نکرده‌ایم. پس نه در مرکز فرهنگی خود قرار داریم و نه در بیرون آن. لاجرم به دو قطب تقسیم شده‌ایم: یکی در محیط دایرهٔ خودی، ولی در تمنا و استسقای این که از سوی جهان به رسمیت شناخته شویم و «پای‌تخت این کج‌آیین قرن دیوانه»^۱ اقرار به لسان کند و شهادت دهد که معیارها و موازین امروز غربی، از پیش در بطن فرهنگ و سنت ایرانی جای داشته است؛ و قطب دیگر در گریز از مرکز سنت و فرهنگ خودی به‌عنوان منشأ وضعیت موجود و جذب‌شدن در مرکز جهان امروز، در کار نفی و انکار هرآن‌چیزی است که بوی این‌جا و این‌جایی دهد. یکی با خوش‌بینی پیشاتاریخی و اسطوره‌ای وضعیت امروز را می‌نگرد و دیگری با بدبینی و عقلانیت مدرن وضعیت امروز را منتج از تمام آن تاریخ و سنت و فرهنگی می‌داند که طرف دیگر بدان مفاخره می‌کند، اما در نهایت هردو از بطن یک وضعیت بیرون آمده‌اند و ترکیب‌شان به وضعیت جدیدی منجر شده است: متشائل. در پایان به این مطلب بازمی‌گردم.

دستهٔ دوم خوانش‌های دوقطبی شاهنامه (که به هر معنا از دستهٔ اول محدودترند) نیز از جنگ نیابتی دیگری سر برآورده‌اند. این دسته از کشاکش بر سر ایران، معنای ایران و تعریف‌کردن حدود و ثغور آن شکل گرفته‌اند و به‌عنوان سویه‌های متعارض، همین مناقشه و

^۱. برگرفته از شعر آخر شاهنامه، سرودهٔ مهدی اخوان ثالث.

کشاکش را در خوانش دوقطبی شاهنامه بازتاب می‌دهند. در این‌جا نیز نقطهٔ توافق بر سر معنای ضمنی، بیان‌نشده و مجازی شاهنامه است و هر دو سویه شاهنامه را به‌طور مجازی ایران یک‌پارچه دانسته‌اند. آن پان‌فلان قوم‌گرایی که ایده‌اش محبوبیتی میان مردم ندارد، و جعلیات و دروغ‌هایش در تاریخ‌سازی جداسرانه از ایران بی‌فروغ است، با کوبیدن شاهنامه که ضد زن، ضد صلح و... است، حرف خود را می‌زند و در برابر او، طرف دیگر با همان شدت از فرادستی مطلق زن و آشتی‌طلب‌بودن اقوام ایرانی و... از شاهنامه شاهد می‌آورد.

در هر دو دسته از خوانش‌های دوقطبی شاهنامه، میان طرفین متعارض و بل‌که متخاصم، بر سر معنای متن اتفاق نظر وجود دارد. دستهٔ اول شاهنامه را بنا به مجاز مرسل یا مجاز سبب و مسبب، معادل سنت فرهنگی ایران می‌داند و دستهٔ دوم شاهنامه را خود ایران می‌گیرد. آن که می‌خواهد سنت را بکوبد یا بنوازد، شاهنامه را می‌کوبد یا می‌نوازد و آن که نغمهٔ جدایی سر می‌دهد، هم‌چون آهنگ ابوعطایی که وقت سربالا رفتن آب می‌خواند، با کوبیدن شاهنامه، دارد به‌زعم خود ایران را می‌کوبد. اما کدام ایران را؟ ایرانی که ضعیف می‌پندارد و خود را جدا و مجزا از آن تعریف می‌کند تا شریک ضعف آن نباشد و پای در دامن قدرت موهوم خود کشد. و آن که به خوانش قطبی‌شدهٔ او پاسخی قطبی‌شده می‌دهد، یا با پیش‌دستی شاهنامه را با افزودن دوزی از محتوای ناسیونالیستی مخدوش می‌کند هم به‌زعم خود دارد از کبان ایران دفاع می‌کند و برای همین بر عنوان اقتراحی که ذیلش متن شاهنامه را تحریف کرده است نام «یا مرگ یا وطن» می‌نهد.

ح - از حیث علل و عوامل شکل‌گیری

خوانش‌های دوقطبی که یکی بدترین‌ها را در متن می‌جوید و می‌یابد و یکی بهترین‌ها را، یکی درصدد اثبات همهٔ خوبی‌ها و دیگری درصدد اطلاق همهٔ بدی‌ها به متن است، و بی‌توجه به مقتضیات نوع ادبی، زبان متن ادبی، ظرایف بلاغی و پیچیدگی‌های معانی متن شکل می‌گیرند، راهی به ده فهم و دریافتی نمی‌گشایند؛ پس عامل بروز و ظهورشان چیست؟

خوانش افراطی که طبیعتاً فاقد روش‌مندی و درک چارچوب‌های نقد و واکاوی متن ادبی است، در ذات و بطن خود هم‌زاد متضاد و متعارضش را ایجاد می‌کند. وقتی یکی از این خوانش‌های افراطی متنی را نشانه می‌گیرد که دربردارندهٔ معنای فرهنگی منحصر به فردی برای جامعه و برابرنهاد سنت و فرهنگ ایرانی و حتا خود آن است، هم‌زاد معکوسش نیز از راه می‌رسد تا هر آن‌چه را که اولی به‌زعم خود بافته است، بنابه تصور خود بشکافد. طرح این پرسش که کدام سویه از این خوانش‌های دوقطبی اول آمده و چرخهٔ باطلی را پدید آورده تا خوانش معکوس با شواهدی از همان متن از راه برسد و این چرخه ادامه یابد، نه‌تنها از پایه



بی‌اهمیت است، بل که ما را به بی‌راهه می‌کشاند و بر دورِ باطل می‌افزاید و از توجه ما به بحران‌هایی که خوانش‌های دوقطبی برای بیرونی کردن آن پدید آمده‌اند، می‌کاهد.

امیل حبیبی، نویسنده و روزنامه‌نگار فلسطینی در کتاب خود، *ماجرای عجیب پنهان شدن سعید ابی نحس خوش‌بدبین (الوقائع الغریبه لاختفاء سعید بن ابی النحس المتشائل)* از پدیده‌ای/ وضعیتی سخن می‌گوید که خود آن را المتشائل (از ترکیب متفاعل (خوش‌بین) و متشائم (بدبین) نام نهاده است. ادوارد سعید در مورد این پدیده می‌گوید: «یعنی این که بخشی از آدمی تاریخی باشد و بخشی دیگر زائیده اسطوره، امیدوار باشد و بیچاره» (۱۳۹۵: ۴۸) اگرچه امیل حبیبی و به تبع آن ادوارد سعید این پدیده/وضعیت/شخصیت را در فلسطین جُسته و یافته بودند، اما به باور نگارنده، خوش‌بدبینی پدیده‌ای خاورمیانه‌ای است و به فلسطین اختصاص ندارد، آلا این که فلسطینی‌بودن در جهان معاصر، یعنی به چشم خود دیدن پاره‌پاره شدن سرزمین و رانده شدن چندباره از خانه و کاشانه، باعث شده پدیده متشائل (خوش‌بدبین) در آن جا بارزتر نمود یابد.

خوش‌بدبینی پدیده/وضعیت خاورمیانه معاصر است. خوش‌بینی خاورمیانه‌ای از تاریخ چندهزارساله زیستن در یکی از قدیم‌ترین زیست‌بوم‌های کشاورزی جهان می‌آید، قریب ده‌هزار سال کشت و برداشت و ماندگاری و بقا و تبیین اساطیری مسائل ازسویی، و بدبینی مواجهه با جهان مدرنی که در آن جایی از آن خود و برای خود نمی‌یابد از سوی دیگر، این شخصیت/پدیده/وضعیت را رقم زده است.

ماهیت تعارض‌آمیز وضعیت خوش‌بدبینی اسطوره‌ای - پیشاتاریخی ما در تلاقی با دوران جدید و ناتوانی از تفوق بر شرایط روز یکی از عوامل پیدایی خوانش‌های دوقطبی است. نیم خوش‌بین این خوانش با امید و باور به پایان خوش، به کارایی و بازایی فرهنگ، سنت و گذشته ایران می‌نگرد و نیمه دیگر به سبب ناامیدی از سوبه سنت و برای گریز از شکست به تلخی و تندی از سنت وامی‌گراید و حساب خود را از آن جدا می‌کند. خوانش‌های دوقطبی از عمق مناقشه‌های درون جامعه‌ای می‌آید که تجربیات طولانی پیشاتاریخی و تاریخی‌اش و بحران‌ها و مسائل و مصائب امروزش آن را به دو قطب تقسیم کرده است، دوقطبی که برخلاف ظاهرشان آمادگی بسیار بالایی دارند که به هم تبدیل شوند و یک‌دیگر را تولید و تشدید کنند.

نتیجه‌گیری

این جستار ضمن شناساندن خوانش‌های دوقطبی، به‌عنوان خوانشی که در دوران معاصر به متون اصلی فرهنگ جامعه، و بیش از همه به شاهنامه، معطوف بوده است، ناکارایی تحلیلی این خوانش‌ها را از حیث روی‌کرد و نحوه مواجهه با متن نشان می‌دهد و این‌که شاهنامه از سوی طرفین متقابل این خوانش‌ها به‌طور مجازی و در محور جانشینی مابه‌ازای ایران، ایران یک‌پارچه و سنت و فرهنگ ایرانی دانسته شده است و همچنین این‌که مجادله میان این خوانش‌ها روی‌ساخت مناقشه‌های دیگری در بطن جامعه است. مجادله اصلی خوانش‌های دوقطبی معطوف به شاهنامه، نه بر سر فهم متن است و نه بر سر اثبات فرادستی زن در شاهنامه یا انکار آن و نه بر سر اثبات صلح‌گرا بودن شاهنامه یا خلاف آن، بل که مجادله بر سر آن چیزی است که شاهنامه در اذهان طرفین این خوانش‌ها نمادینه کرده است. و نکته آخر این‌که با جستارهایی از این دست، اگر نتوان آبی بر آتش خوانش‌های دوقطبی ریخت - زیرا این خوانش‌ها موتورهایی دوگانه‌سوز دارند که سوخت اصلی‌اش از مجادله دیگری می‌آید - دست‌کم می‌توان با شناسایی آن‌ها، با آگاهی از وجوه و علل و راه‌کارها و کارکردهایشان، آن‌ها را که به‌مثابه پارازیتی بر سر راه فهم متن‌اند، به کنار زد و با برخورد آگاهانه تا حد لازم خنثایشان ساخت.

شناخت خوانش‌های دوقطبی همچنین هش‌داری است برای ما که به محققان و خوانندگانی دوقطبی بدل نشویم و از نقد و خوانش به‌طور اعم و از خوانش و تحلیل شاهنامه به‌طور اخص، چیزی بیش‌تر از دریافت‌های دوقطبی مطالبه کنیم؛ چون در شاهنامه رازهای ناگشوده بسیاری برای ما، برای شناخت خودمان، برای شفقت و هم‌دلی با خودمان و البته نه دل‌سوزی به حال خودمان، نهفته است که آن‌ها را تنها در گوش کسانی می‌گوید که در گفت‌وگو با این متن را بگشایند، آن را بخوانند و با آن به سر برند.



فهرست منابع

- اخوان ثالث، مهدی (۱۳۳۸). *آخر شاهنامه*. تهران: نشر مروارید.
- بهار، محمدتقی (۱۳۴۵). «شعرهای دخیل و تصحیف‌ها در شاهنامه»، *فردوسی‌نامه بهار*، به کوشش محمد گلبن، تهران: مرکز نشر سپهر.
- دیکنز، چارلز (۱۳۹۸). *داستان دو شهر*، برگردان ابراهیم یونسی، تهران: نشر نگاه.
- حبیبی، امیل (۱۳۹۵). *وقایع غریبه غیب شدن سعید ابونحس خوش‌بدبین*، ترجمه احسان موسوی خلخالی، تهران: نشرنون.
- سعید، ادوارد (۱۳۸۲). *فرا تراز واپسین آسمان*، ترجمه حامد شهیدیان، تهران: نشر هرمس.
- فرای، نورتروپ (۱۳۷۹). *تحلیل متن*، ترجمه صالح حسینی، تهران: انتشارات نیلوفر.
- ضیمران، محمد (۱۳۸۲). *ژاک دریدا*، تهران: هرمس.
- مینوی، مجتبا (۱۳۵۵). «فردوسی حق بزرگ بر گردن ما دارد»، *فردوسی و ادبیات حماسی*، مجموعه سخن‌رانی‌های نخستین جشن طوس.

References

- AKHAVAN SALES, MEHDI, 1959 *The End of Shahnameh*, Tehran: Morvarid
- BAHAR, MOHAMMAD TAQI, 1966 “The Poems of Foreign Origin and the Distortions in the Shahnameh”, in *Bahar’s Ferdowsi-Nameh*, by Mohammad Golbon, Tehran: Markaz Nashre Sepehr.
- DICKENS, CHARLES, 2019 *The Tale of the Two Cities*, Trans. Ibrahim Yunesi, Tehran: Negah.
- HABIBI, EMILE, 2016 *The Strange Events of the Disappearance of Saeed Abi al-Nahs The Pessoptimist*, Trans. Ehsan Moosavi Khakhali, Tehran: Nashre Noon.
- SAID, EDWARD, 2003 *After the Last Sky*, Trans. Hamed Shahidiyan, Tehran: Hermes.
- FRYE, NORTHROP, 2000 *Anatomy of Criticism*, Trans. Saleh Hoseini, Tehran: Niloofar.
- ZEIMARAN, MOHAMMAD 2003, *Jacques Derrida*, Tehran: Hermes.
- MINOVI, MOJTABA, 1976 “Our Great Debt to Ferdowsi”, *Ferdowsi and the Epic Literature, Papers Presented at the First Toos Festival*, Tehran.